

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو

nejati@qabas.net

کرامت‌الله اسماعیل نجاتی / کارشناس ارشد فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره

a-mesbah@qabas.net

علی مصباح / دانشیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره

دریافت: ۹۴/۲/۱۲ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۵

چکیده

در حوزه انسان‌شناسی، دو رویکرد عمده «انسان‌شناسی فلسفی» و «انسان‌شناسی تجربی» دنبال می‌شود. این پژوهش به دنبال آن است که آرای دو انسان‌شناس معاصر را به نمایندگی از این دو رویکرد درباره ذاتیات انسانی مقایسه کرده، آثار اشتراکات و اختلافات مبنایی آنها را در علوم انسانی بررسی کند. از این‌رو از میان فیلسوفان مسلمان آرای آیت‌الله محمدتقی مصباح متکی بر منابع اسلامی و حکمت متعالیه، و از میان روان‌شناسان انسان‌گرا آرای آبراهام مزلو متکی بر فلسفه رمانتیک، فلسفه اگزیستانسیالیسم و دیدگاه تجربه‌گرایی را مدنظر قرار داده است. این پژوهش در نتیجه‌گیری، متوجه اشتراکات محدود و ظاهری و اختلافات بسیار و ریشه‌ای این دو متفکر درباره این مسائل اساسی شده است؛ به گونه‌ای که اختلافات یادشده موجب گردیده تا ایشان در مقام توصیف پدیده‌های انسانی، تبیین روابط میان آنها، تعیین موضوعات و مسائل تحقیق، و انتخاب ابزار و منابع شناخت، به گونه متفاوت بیندیشند، و در مقام دستور و تعیین هنجارهای رفتاری نیز در ارزش‌گذاری، سیاست‌گذاری، و توصیه نسبت به رفتارها و مسائل انسانی، داوریهایی متعارض داشته باشند.

کلیدواژه‌ها: آیت‌الله مصباح، آبراهام مزلو، روان‌شناسی، علم‌النفوس فلسفی، علوم انسانی، انسان‌شناسی، اسلام، فطریات، طبیعیات.

مقدمه

اهمیت علوم انسانی و جایگاه علم روان‌شناسی در میان این علوم و تأثیر درخور توجه دیدگاه‌های روان‌شناختی بر رفتار فردی و اجتماعی جوامع مسلمان، موجب می‌شود تا نقد نظریه‌های سکولار در روان‌شناسی و تقویت دیدگاه‌های برخاسته از جهان‌بینی اسلامی در این علوم ضرورت یابد. برای نقد و تغییر گفتمان حاکم در علوم انسانی، می‌باید در مبانی فلسفی این علوم مذاقه کرد. یکی از مهم‌ترین مبانی فلسفی نظریات روان‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی آنهاست. در این راستا مباحث مزولو، از بنیان‌گذاران مکتب انسان‌گرایی در روان‌شناسی، و دیدگاه‌های انسان‌شناختی آیت‌الله مصباح، از صاحب‌نظران فلسفه علوم انسانی اسلامی، درخور توجه است. این مقاله درصدد است به این پرسش پاسخ دهد که دیدگاه‌های این دو صاحب‌نظر درباره ذاتیات انسان (که آیت‌الله مصباح از آنها به فطریات تعبیر می‌کند و مزولو با واژه طبیعیات از آنها یاد می‌کند) چه تفاوت‌هایی با هم دارند، و این تفاوت‌ها فی‌الجمله چه تأثیری بر علوم انسانی به طور عام، و روان‌شناسی به طور خاص می‌گذارد. در راستای پاسخ به پرسش یادشده، این پرسش‌ها نیز مطرح می‌شوند: ریشه امیال، نیازها و کمال‌جویی فطری انسان چیست؟ آیا کمال‌جویی و نیازمندی انسان امری دائمی و بی‌نهایت است؟ نیازهای انسان بر چند قسم‌اند و نیازهای معنوی و والا چه جایگاهی دارند؟ ویژگی فطری برجسته و خاص انسان چیست و چه امیالی را دربر می‌گیرد؟ حدود و لوازم اختیار و آزادی انسان چیست؟

برای مطالعه ذاتیات انسان و پاسخ به پرسش‌های فوق‌ما نخست به فطریات از دیدگاه آیت‌الله مصباح خواهیم پرداخت و سپس نظرات آبراهام مزولو را درباره طبیعیات انسان بررسی خواهیم کرد، و پس از آن موارد اشتراک و اختلاف میان این دو را بررسی کرده، در نتیجه‌گیری تأثیر تفاوت‌های یادشده را بر علم، علوم انسانی و روان‌شناسی تحلیل خواهیم کرد.

۱. فطریات انسان از دیدگاه آیت‌الله مصباح

۱-۱. ریشه امیال و نیازهای فطری انسان: خوددوستی (حب ذات)

آیت‌الله مصباح وجود روح برای انسان را به عنوان اصل موضوع و پیش‌فرض می‌پذیرد و آن را

ملاک انسانیت قرار می‌دهد. همچنین وی با پذیرش این اصل فلسفی که در روح، «حرکت جوهری اشتدادی» وجود دارد، ذات روح و جوهر نفس انسان را «تکامل‌بردار» می‌داند (مصباح، ۱۳۷۰ ب، ص ۱۶۳). وی در بررسی فعل صادرشده از انسان، معتقد است «هر رفتاری که از انسان سر می‌زند، ناشی از میل و کششی است که در او وجود دارد» (مصباح، ۱۳۸۷ ب، ص ۱۶۱). از نظر ایشان برخی افعال انسان مستقیماً برای لذت و منفعت بردن، برخی در جهت تمهید مقدمه برای آنها، و برخی نیز برای حفظ منفعت و دوری از ضرر مادی یا معنوی و به عبارت دیگر، در جهت مصلحت انجام می‌گیرد (ر.ک: همان، ص ۱۳۰-۱۳۳). به عقیده ایشان با دقت بیشتر در این سه منشأ می‌توان لذت را سرچشمه دو قسم دیگر دانست؛ چراکه منفعت و مصلحت، هرچند با واسطه، به تأمین نیازمندی‌های انسان می‌پردازند که به دلیل ملائمت با طبع و روح انسان، «لذت روحی یا معنوی» ایجاد می‌کنند (مصباح، ۱۳۶۷، ج ۱-۳، ص ۴۳۱).

آیت‌الله مصباح با توجه به «مفهوم عام گرایش و تمایل و انگیزه»، ریشه همه غرایز انسان را امری روحی به نام «حَبِّ ذات»، یا خودگرایی روان‌شناختی می‌داند که مقتضای «عقل و فطرت آدمی» (مصباح، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۹۸) است و از آن، دو شاخه اصلی «حفظ موجودیت» و «تحصیل کمالات ممکن» منشعب می‌شوند (مصباح، ۱۳۸۷ الف، ص ۴۰۲).

وی در تقسیمی کامل‌تر، حَبِّ ذات را محور سه میل غریزی انسان، یعنی «علم، قدرت و محبت» قرار می‌دهد و سه شاخه اصلی از گرایش‌ها با نام‌های «حَبِّ بقا»، «کمال‌خواهی» (کمال‌جویی)، و «لذت‌جویی» را از حَبِّ ذات منشعب می‌داند. او در ادامه، میل به علم و قدرت را با نام‌های «حقیقت‌جویی و قدرت‌طلبی» دو شعبه از کمال‌خواهی دانسته (مصباح، ۱۳۸۸ الف، ص ۱۸۴ و ۱۸۶)، لذت‌جویی را به سه بخش تقسیم می‌کند که عبارت‌اند از آنچه:

[1] به بدن انسان مربوط می‌شود؛ مانند غریزه تغذیه و جنسی؛ [۲] به رابطه روح

و بدن مربوط می‌شود؛ مثل زیبایی‌دوستی و جمال‌طلبی مادی و معنوی؛ [۳]

مخصوص روح و روان است، مانند عواطف و احساسات و انفعالات (همان، ص ۱۸۹).

به عقیده آیت‌الله مصباح پیدایش و افزایش بینش نسبت به سود یا زیان یک کار رابطه‌ای مستقیم

با پیدایش و افزایش گرایش نسبت به انجام یا ترک آن دارد؛ از این رو بینش و جهان‌بینی صحیح بر رفتار انسان مؤثر است و جهت و شکل صحیحی به رفتار می‌دهد. از آنجاکه بینش اسلامی همان فهم صحیح از جهان است، ایشان اجزای جهان‌بینی صحیح را بر سه اصل توحید، نبوت و معاد استوار می‌داند (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۷ ب، ص ۲۷۲-۲۷۷؛ گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، ص ۱۸۱). ایشان به کاستی‌های انسان در بینش، گرایش و توانایی نیز اشاره می‌کند و بسیاری از این کمبودها را به طور تدریجی قابل رفع می‌داند؛ ولی تلاش فردی را در رفع این کاستی‌ها کافی ندانسته، کمک دیگر انسان‌ها (اجتماع) را لازم و ضروری می‌شمارد (ر.ک: مصباح، ۱۳۶۷، ج ۱-۳، ص ۴۳۴-۴۳۵؛ گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، ص ۱۸۱-۱۸۲). البته از نظر ایشان ممکن است افرادی به دلیل خو گرفتن با تمایلات منفی، به آگاهی خود از عواقب کار پشت کنند.

از نظر آیت‌الله مصباح یک میل در صورتی اصیل به‌شمار می‌آید که موجب «لذت اصیل» شود، و لذت اصیل نیز از رسیدن به «مطلوب اصیل انسان» به دست می‌آید (مصباح، ۱۳۸۷ ج، ص ۴۲)، و سطوح لذت و مطلوبیت از تأمین سه دسته نیاز حاصل می‌شود: نیازهای مادی، نیازها و عواطف اجتماعی، و نیاز به خشنود کردن خدا (نیازهای الهی و معنوی) (ر.ک: مصباح، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۰۶-۱۰۷).

۱-۲. روحی و نامتناهی بودن کمال‌جویی انسان

آیت‌الله مصباح با تحلیل غریزه کمال‌جویی، آن را شاخه‌ای از محبت به «محبوب بالاصالة» (حب ذات) می‌داند، که خود به دو بخش تقسیم می‌شود: محبت به «کمال موجود» و محبت به «کمال مفقود». علاقه به کمال مفقود، موجب می‌شود تا انسان به کمالاتی که به صورت بالفعل در او موجود نیستند نیز علاقه‌مند، و در پی دستیابی به آنها باشد. البته کمال مفقود گاهی «کمال نهایی فاعل و یا مقدمه‌ای برای رسیدن به آن است»، و گاهی «تنها با یکی از قوا یا نیروهای فاعل ملائمت دارد و ممکن است در مجموع، به زیان فاعل تمام شود (مصباح، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۰۴-۱۰۵؛ ر.ک: گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، ص ۱۷۶).

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۳۷

ایشان انسان را مرکب از «روح و بدن»، و دارای نظام آفرینشی پیچیده می‌داند و امیال فطری را موجب «قوام روح انسانی» معرفی می‌کند که حقیقت انسان را شکل می‌دهد. شعاع امیال فطری انسان، به اعتقاد برخی از فیلسوفان الهی و غیرالهی، بی‌نهایت است، و این بی‌نهایت‌طلبی از «مهم‌ترین اختلافات اساسی انسان و حیوان» به‌شمار می‌رود (مصباح، ۱۳۸۷ ج، ص ۴۵)؛ چراکه انسان از نیروی عقل بهره‌مند است و به وسیله آن می‌تواند دایره معلومات و «بُرد اراده‌اش» را به سوی بی‌نهایت توسعه دهد (مصباح، ۱۳۷۰ الف، ص ۴۶). بنابراین از کمال‌جویی بی‌نهایت انسان می‌توان برای تعیین هدف نهایی او و نیز تعیین امتداد این فرایند کمال‌جویی، از زمان تولد (بلکه پیش از آن) تا بی‌نهایت، استفاده کرد (ر.ک: گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، ص ۱۷۶).

از نظر وی «در جست‌وجوی کمال مطلق بودن» انسان، دلیل بر «توحید و فطرت خداجوی انسان» است و «دست قدرت الهی» این فطرت کمال‌طلب را به او داده است؛ چراکه نظام آفرینش انسان - همچون نظام آفرینش هستی - از روی «حکمت الهی» است، و از این رو امیال بی‌نهایت با «کمال نامتناهی انسان» که خواسته آنهاست، رابطه‌ای تکوینی دارند. مقصد این تکامل، رسیدن به «آرامش ابدی و پایدار» است که در «عالم ممکنات» و امور مادی تحقق نمی‌یابد (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۲۹۴-۲۹۵). به همین دلیل، این خواسته‌ها با مر انسان ناکام نخواهند ماند؛ بلکه انسان باید دارای «زندگی ابدی» باشد و این امکان برای امیال فطری بی‌نهایت خواه انسان وجود داشته باشد که به طور کامل ارضا شوند (مصباح، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۰۴-۲۰۵).

آیت‌الله مصباح در بیان لوازم و نتایج این عدم تناهی، میل فطری انسان به «کمالات فوق طبیعی» و «زندگی جاودانی» را دلیلی کافی برای «اثبات ماورای طبیعت و اثبات زندگی اخروی» و «امکان ارضای کامل امیال فطری» می‌داند (مصباح، ۱۳۸۷ ج، ص ۴۸) که «برهان فطرت» نامیده می‌شود. براین اساس هر شخص در «روح» خود، به علم حضوری میل به محبت و جذب شدن به سوی «بی‌نهایت» را حس می‌کند که این میل، از دو مطلب حکایت دارد: «وجود حقیقتی نامتناهی» جذب‌کننده انسان (اعم از موجود و زندگی غیرمادی) و «ربط به آن حقیقت نامتناهی» (مصباح، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۰۳).

۱-۳. اقسام نیازهای انسانی و برتری نیازهای معنوی

برخلاف دیدگاه بسیاری از روان‌شناسان که نیاز را «عامل فعالیت انسان» می‌دانند، آیت‌الله مصباح معتقد است: «آنچه می‌تواند نقش انگیزشی داشته باشد و شرط لازم فعالیت شخص باشد، احساس نیاز است نه خود نیاز به تنهایی؛ چراکه نیاز در اصطلاح فلسفی، یک امر عدمی و نوعی نداشتن و نیستی است» (مصباح، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۱۱۴). وی در ادامه درباره اقسام آنچه انسان نداشتن آن را احساس می‌کند به بحث و بررسی می‌پردازد و آنها را به دو دسته فردی و اجتماعی، و هریک از این دو را نیز به دو شاخه «نیازهای مادی» و «نیازهای معنوی» تقسیم می‌کند. نیازهای مادی، مرتبط با «بدن» و بُعد «حیوانی» انسان هستند و نیازهای معنوی از «روح» و بُعد «انسانی» او نشئت می‌گیرند و البته دسته اخیر از اهمیت بیشتری برخوردار است (مصباح، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۲۲).

ایشان درباره نیازهای اجتماعی معتقد است: نیاز افراد انسان به یکدیگر به دو شاخه تقسیم می‌شود: «در هستی و پیدایش خویش» و «در دوران زندگی خویش». دسته اخیر نیز به دو قسمت تقسیم می‌شود: نیازهای «مستقیم» (مانند نیاز کودک به مادر)، و نیازهای غیرمستقیم. مجدداً دسته اخیر به «نیازهای مادی» و «نیازهای معنوی» تقسیم می‌شود (مصباح، ۱۳۸۸ الف، ص ۳۱۱-۳۱۲) که نیازهای مادی اجتماعی از طریق طبیعت، و نیازهای معنوی اجتماعی با کمک دیگران برطرف می‌شوند. ایشان در میان نظرات گوناگون درباره نیازهای مادی و معنوی، نیازهای معنوی - روحی و ارزش‌های متعالی را از سطح نیازهای مادی «بالتر» می‌داند و معتقد است این دو دسته با هم مرتبط‌اند و نمی‌توان «نیازهای مادی را جدا از دیگر نیازهای انسانی» مورد بررسی قرار داد (مصباح، ۱۳۸۰). لذا اگر نیازهای بدنی و مادی انسان به طور متناسب اشباع شوند، «نیازهای معنوی او شکوفا می‌شوند» و «تا زمانی که نیازهای اساسی بدنی ارضا نشود»، غالباً «تمایلات معنوی» و «احساسات انسانی» بروز نمی‌کنند (مصباح، ۱۳۸۵، ص ۹۸-۹۹). از سوی دیگر، در دیدگاه دین مبین اسلام، هدف آفرینش انسان نیز ارضای «نیازهای متعالی معنوی و انسانی» است؛ چراکه این نیازها «نیازهای اصیل و اساسی تر انسان» هستند (مصباح، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۶۹).

از جمله «سلسله نیازهای معنوی»، احساس مذهبی یا به تعبیر برخی روان‌شناسان «نیاز مذهبی» است که در فرهنگ اسلامی همان «نیاز به قرب به خدا» است. مطابق روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اگر انسان که به طور طبیعی به امور دنیایی و مادی توجه دارد، به طور مداوم به خداوند سبحان متوجه شود، میل و علاقه به مناجات با آن ذات مقدس در او ایجاد می‌گردد و در نتیجه احساس نیاز به مناجات با خدا در او شکل می‌گیرد (مصباح، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۸).

آیت‌الله مصباح با استناد به منابع اسلامی، «هدایت» را مهم‌ترین نیاز مذهبی و معنوی انسانی می‌داند که حقیقت بندگی را یافته و هدف نهایی‌اش را رسیدن به قرب الهی انتخاب کرده است. هدایت در اینجا به معنای هدایت تکوینی، یعنی «ایصال الی المطلوب» است که در اصطلاح بر دو قسم است: هدایت عام تکوینی و هدایت خاص تکوینی. هدایت عام تکوینی شامل همه موجودات و انسان‌ها می‌شود و کمال و ویژه‌ای برای انسان نیست (ر.ک: انسان: ۳؛ بلد: ۱۰)، در حالی که آیات سوره حمد به معنای خاص هدایت اشاره دارند و آن را ویژه مؤمنان دانسته‌اند. این هدایت خاص تکوینی، که در سوره حمد بدان اشاره شد، «هدایتی فراتر از هدایت از طریق عقل، فطرت، وحی و سخنان پیامبران و اولیای الهی» بوده، طبق آیات قرآن، «تنها به دست خداست» (مصباح، ۱۳۸۳، ص ۲۴۹، ۲۶۴ و ۲۶۷).

۱-۴. ویژگی خاص انسان: میل به تعالی فطری (میل اصیل)

آیت‌الله مصباح با نگاهی فلسفی، تقسیم دوگانه امیال فطری به مادی و روحی را این‌گونه تبیین می‌کند (مصباح، ۱۳۶۷، ج ۱-۳، ص ۴۲۹): دسته اول، امیالی که مربوط به «حیات و زندگی مادی انسان» هستند (مصباح، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۶۱) و از یک «عامل عضوی» نشئت می‌گیرند (مصباح، ۱۳۷۶)؛ و دسته دیگر، امیالی که از «انسانیت و فعلیت اخیر انسان» سرچشمه می‌گیرند (مصباح، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۶۱-۱۶۲). وجه مشترک امیال دسته اول (مانند غریزه تغذیه و غریزه جنسی)، «محدود و موقتی و غیراصیل» بودنشان است؛ بدین معنا که گاهی از سر نیاز جسمانی و برای «تداوم حیات انسان بر روی زمین» به وجود می‌آیند، با «تأمین و اشباع نیاز» برطرف می‌شوند، و

«هدف و کمال نهایی انسان» را نشان نمی‌دهند. از این میان، دسته دوم «امیال اصیل» هستند که از «نیازهای اصیل و دائمی انسانی» نشئت می‌گیرند و به مرور زمان شدت بیشتری می‌یابند (مصباح، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۶۱-۱۶۲ و ۳۳۲-۳۳۵؛ مصباح، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۳۰-۳۱). این خواست‌ها به دو دسته «فردی و اجتماعی» تقسیم می‌شوند؛ خواست‌های فردی معمولاً از «امیال غریزی» سرچشمه می‌گیرند و خواست‌های اجتماعی غالباً از دیگر امیال به دست می‌آیند (مصباح، ۱۳۶۷، ج ۱-۳، ص ۴۲۹).

آیت‌الله مصباح در مقام سطح‌بندی و ارزش‌گذاری، خواست‌های انسان را به سه مرحله «مادی و فیزیولوژیک»، «خواست‌های نازل روحی» (مانند شادی و آرامش)، و «خواست‌های عالی روحی» تقسیم می‌کند. از این میان، سه مورد از اصیل‌ترین خواسته‌های فطری که در مرحله سوم (خواست‌های عالی روحی) شکوفا می‌شود، عبارت‌اند از: میل به «کنجکاوی، حقیقت‌جویی و علم‌دوستی»، «میل به قدرت و توانایی بر انجام کار و تصرف در موجودات دیگر»، و میل به «عشق و محبت» (مصباح، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۶۲، ۱۶۸ و ۱۷۰).

ایشان درباره میل به شناخت حقیقت، این اعتقاد فلاسفه را که «کمال علمی انسان را منحصر به آگاهی همه‌جانبه ذهنی از جهان هستی» می‌دانند، ناقص می‌شمارد و معتقد است میل فطری انسان علاوه بر آنچه گذشت، «آگاهی عینی و درک حضوری و شهودی حقایق هستی» را نیز طلب می‌کند (مصباح، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۶۷). بنابراین راه تحقق حقیقت‌جویی را خروج از غفلت می‌داند و معتقد است «توجه به نفس، منشأ تقویت علم حضوری در انسان است» (مصباح، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۰۹؛ ر.ک: همان، ص ۲۱۱-۲۱۳).

همچنین میل به اعمال و افزایش قدرت در انسان صرفاً محدود به امور مادی و محسوس نیست، بلکه خواسته او «دست یافتن به یک منبع بی‌نهایت قدرت» و بهره‌گیری از آن است (مصباح، ۱۳۸۷ ج، ص ۳۶-۳۷؛ ر.ک: همو، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۶۸-۱۷۰). فعال شدن میل به قدرت طلبی در انسان متوقف بر سه شرط است که عبارت‌اند از: «۱. شناخت یک نوع قدرت خارج از خود؛ ۲. شناخت ناتوانی خود و فقدان آن قدرت؛ ۳. احساس نیاز به آن قدرت» (مصباح، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۲۲).

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۴۱

نهایتاً میل به محبت نیز انواع گوناگونی دارد که عبارت‌اند از: محبت مادر به فرزند، محبت میان اعضای خانواده، محبت میان هم‌نوعان، علاقه به اشیای تأمین‌کننده نیاز، علاقه به زیبایی مادی (اعم از اینکه در اشیا و یا برخی افراد باشد)، و علاقه به زیبایی‌های معنوی. این خواسته به سبب شدت و ضعف آن در افراد مختلف، نسبت به موضوعات متفاوت دارای مراتبی سه‌گانه است که عبارت‌اند از: ضعیف، متوسط و شیف‌تگی (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۷۱-۱۷۶؛ همو، ۱۳۸۷ ج، ص ۳۷-۳۹).

۱-۵. اختیار: امری دائمی، انسانی و خدادادی

بنا بر آنچه گذشت، به عقیده آیت‌الله مصباح در انسان «تحقق هر عمل اختیاری حداقل به سه عنصر نیازمند است: آگاهی و شناخت، قدرت و توانمندی، و میل و گرایش» که خود را در قالب «دستگاه‌های تمایلات و ادراکات» و «نیروهای روانی یا بدنی» نشان می‌دهند (مصباح، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۵۱؛ همو، ۱۳۶۷، ج ۱-۳، ص ۳۳۷).

ایشان آگاهی و شناخت انسان را با دقتی فلسفی بررسی کرده، مراتبی برای آن قائل است که عبارت‌اند از: «علم ناآگاهانه [...]»، «علم نیمه‌آگاهانه [...]»، «علم آگاهانه»؛ و معتقد است آیات و روایاتی که به آگاهی انسان پیش از تولد اشاره دارند، بر دسته اول (از نوع حضوری آن)، و آنچه بر آگاهی به عنوان شرط رفتار اختیاری انسان دلالت دارد، به دسته سوم اشاره دارند (مصباح، ۱۳۸۸ ب، ص ۱۲۴).

از آنجاکه در انسان «جاذبه‌های درونی مختلفی» وجود دارند که او برای ترجیح یکی بر دیگری و انتخاب یکی از آنها به «فعالیت درونی» می‌پردازد، از این رو در تعریف ایشان از اختیار انسان، «میل به انجام کار»، مقوم اراده و اختیار وی دانسته شده، به عبارت دیگر، «اراده، تبلور امیال» معرفی می‌شود (مصباح، ۱۳۶۷، ج ۱-۳، ص ۳۸۰ و ۴۲۱). از این رو وی معتقد است: «قوام فعل اختیاری به این است که فاعل، فعل را ملایم با ذات خودش بداند» (مصباح، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۰۴؛ ر.ک: همو، ۱۳۷۰ الف، ص ۱۷۳-۱۷۵)، و «هیچ کار ارادی و اختیاری‌ای نیست که فاعل هیچ‌گونه

محبت و رضایت و میل و کششی به آن نداشته باشد» (مصباح، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۰۳).

به اعتقاد ایشان «ارزش افعال انسان» به دلیل اختیاری بودن آنهاست، و حتی بنا بر یک اصطلاح دقیق (و البته غیرمعروف)، قوام «ارادی» بودن افعال انسان به این است که از «عقل» سرچشمه بگیرند، و افعالی که صرفاً بر مبنای غریزه حیوانی سر بزنند، ارادی به شمار نمی‌آیند (مصباح، ۱۳۶۷، ج ۳-۱، ص ۳۷۸)؛ چراکه «روح افعال اختیاری نیت است»؛ بدین معنا که:

فعلی که از اراده و اختیار انسان سرچشمه می‌گیرد، طبعاً انگیزه‌اش از خود نفس است. وقتی انگیزش از خود نفس بود، کیفیت، کمیت، شکل، خصوصیات مکانی و زمانی و دیگر مشخصات کار تابع انگیزه خواهد بود (مصباح، ۱۳۷۰، ص ۱۶۷).

آیت‌الله مصباح اختیار و اراده را به لحاظ مفهوم و معنا یکسان، ولی به لحاظ مصداق متفاوت با یکدیگر ارزیابی می‌کند (ر.ک: مصباح، ۱۳۶۷، ج ۳-۱، ص ۳۷۶-۳۷۸). ایشان بر این باور است که فعل ارادی انسان با تشکیل «مبادی اراده در نفس» پدید می‌آید؛ بدین صورت که ابتدا نوعی «کمبود» یا انتظار «لذت» در درون فرد ایجاد شده، این حالت او را به مرحله نیازمندی می‌رساند، و احساس نیاز او را وادار به حرکت و تلاش برای رفع «رنج» و «نقص» و تأمین «لذت» و «کمال» می‌کند. هریک از این دو دسته نیاز، ممکن است «بدنی» یا «روحانی» باشد و تلاش «خارجی» یا «درونی» را به دنبال داشته باشد (مصباح، ۱۳۸۷ الف، ص ۴۱۰-۴۱۱).

ایشان برای تعیین دقیق دایره اختیار انسان، معتقد است اختیار به تناسب وابستگی به عوامل و شرایط بیرونی و درونی، دارای مراتب است. از این رو خداوند سبحان بالاترین مرتبه اختیار را داراست؛ «مجردات تام» مراتب پس از آن را در اختیار دارند و در نهایت «نفوس متعلق به ماده مانند انسان»، به دلیل تأثیر شرایط درونی و بیرونی، نازل‌ترین مرتبه اختیار و اراده را دارا هستند. اختیار انسان نیز در «ایجاد صور ذهنی» به دلیل وابستگی کمتر به شرایط غیراختیاری بسیار بیشتر از «کارهای بدنی» است (مصباح، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۹۷-۹۸). حداقل شرایط یادشده برای هر عمل اختیاری لازم است و برای مثال، در شخصی که در حال اضطراب (فشار شرایط و نیازهای درونی) و یا در حال اکراه (فشار و تهدید بیرونی) باشد، نیز آگاهی و گرایش به طور حداقلی

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۴۳

وجود دارد؛ چراکه در برابر این دو شخص نیز دو گزینه وجود دارد و گزینه مطلوب‌تر را برگزیده‌اند (ر.ک: همان، ص ۹۶).

در این موضوع شبهاتی چون جبر فلسفی، جبر طبیعی، جبر تاریخی و جبر اجتماعی مطرح شده‌اند که همگی اختیار انسان را نفی، و رفتار انسان را محصول عواملی خارج از اختیار او معرفی می‌کنند. ایشان در رد این شبهات به ترتیب این‌گونه پاسخ گفته است:

اختیار انسان جزء اخیر علت تامه است و وجوب و ضرورت یافتن رفتار او (به تعبیر دینی آن مورد قضای الهی قرار گرفتن آن) منوط به قید اختیار داشتن اوست (ر.ک: مصباح، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۴۱-۴۴۸). غرایز، وراثت و فعالیت الکتروشیمیایی مغز نیز بر رفتار انسان مؤثرند و شاید شرایط را دشوار کنند؛ ولی حداکثر «جزء العلة» رفتار هستند و به اعمال اختیار انسان نیاز دارند. دوره‌ها و مراحل تاریخی نیز امر واقعی نیستند، بلکه جریانی انتزاعی و تکرارناپذیرند (مصباح، ۱۳۶۷، ج ۱-۳، ص ۳۹۰-۳۹۱)؛ و در انتها وجود جامعه و قوانین مستقل آن نیز قابل مناقشه است و وجود حقیقی ندارند و به اختیار افراد لطمه‌ای نمی‌زنند (ر.ک: گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، ص ۱۷۳-۱۷۴؛ مصباح، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۵-۲۸؛ همو، ۱۳۷۰ الف، ص ۱۷۵-۱۷۷؛ همو، ۱۳۶۷، ج ۱-۳، ص ۳۸۷-۳۹۳).

آیت‌الله مصباح با الهام از آیات و روایات، تنها خداوند را آفریننده و مالک حقیقی تمامی موجودات دیگر دانسته، انسان را با همه دارایی‌های مادی و معنوی اش مملوک و به معنای واقعی، بنده او معرفی می‌کند و دیدگاه‌های مبتنی بر انسان‌مداری را نفی می‌کند. این نگاه موجب می‌شود که فعل اختیاری ناشی از «دانش» و «قدرت» انسان برای او مفهومی حقیقی (نه اعتباری) از «مسئولیت» به همراه داشته باشد که مبتنی بر «بینش توحیدی» است و تنها در مقابل «خدا» صدق می‌کند (مصباح، ۱۳۶۷، ج ۱-۳، ص ۴۱۴؛ همو، ۱۳۷۰ ب، ص ۱۸۲؛ همچنین، ر.ک: حشر: ۱۸-۱۹؛ مصباح، ۱۳۷۰ ب، ص ۱۸۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۴، ص ۴۰۱-۴۰۲؛ گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، ص ۱۸۷).

از سوی دیگر ایشان یکی از آثار و لوازم قوه اختیار در انسان را شرافت و کرامت تکوینی او

نسبت به موجودات دیگر در نظام هستی آفرینش می‌داند و آن را نه موجب فخر او، بلکه زمینه‌ساز تکامل وی ارزیابی می‌کند؛ چراکه از آیات و روایات چنین برداشت می‌شود که بشر صرفاً می‌تواند با ایمان و عمل صالح (تقوا) از شرایط مهیا شده استفاده کند و از کرامت اکتسابی برخوردار گردد (ر.ک: حجر: ۲۹ و ۳۰؛ اسراء: ۷۰؛ اعراف: ۱۷۹؛ نجم: ۹۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ص ۳۸۲؛ گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، ص ۱۹۰).

۲. طبیعیات انسان از دیدگاه آبراهام مزلو

از نظر مزلو، ویژگی‌های طبیعی انسان فراوان‌اند و «هریک شرطی لازم برای تعیین انسان بودن به‌شمار می‌روند» (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۱۷۰)؛ ولی بیشتر آنها، به‌طور معین و جداگانه، در انسانیت انسان و جدایی او از حیوان کفایت نکرده، و در افراد مختلف از درجات متفاوت برخوردارند. در ادامه، بر اساس آثار مزلو شش ویژگی طبیعت انسانی را توصیف خواهیم کرد.

۲-۱. ریشه کمال‌جویی بشر: ارگانیزم و میل مادی انسان

آبراهام مزلو معتقد است «انسان طوری ساخته شده است که به سمت بودن کامل و کامل‌تر»، «کمال انسانی و سلامت» سوق می‌یابد و در طبیعت درونی انسان، «کششی به سمت شکوفایی کامل و کامل‌تر انسانیت خویش» وجود دارد؛ «کششی علمی و طبیعت‌گرایانه»، همچون میل طبیعی میوه بلوط «به سمت درخت بلوط بودن» (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۱۵۵ و ۱۶۰ و ۱۹۲-۱۹۳). وی دربارهٔ مبدأ این رشد بر این باور است که جامعه «رشد و انسان بودن» را در انسان «خلق یا ابداع» نمی‌کند؛ بلکه منشأ و مرکز اصلی آن، در «درون فرد» است و جامعه نقش تقویت‌کننده یا «مانع» آن را بر عهده دارد (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۲۱۱).

مزلو در پاسخ به پرسش فیلسوفان دربارهٔ دلیل برتری «شاد بودن»، «راحتی» و «آرامش» می‌گوید، مشاهدهٔ افراد مختلف در وضعیت‌های مختلف موجب این کشف شده است که انسان‌ها «خودشان و نه مشاهده‌گر، به‌طور خودانگیخته» و در شرایط برابر، «سلامت» و

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۴۵

زیرمجموعه‌های یادشده را برمی‌گزینند و «بیماری» را انتخاب نمی‌کنند. این انتخاب از آن روست که «در درون ارگانیزم گرایش مثبتی وجود دارد که آن را به سوی رشدی کامل‌تر سوق می‌دهد» (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۶۸ و ۲۷۲). او در این باره به نظری از سقراط نیز استناد می‌کند: «هیچ انسانی به طور آزادی باطل را بر حق، یا بد را بر خوب ترجیح نمی‌دهد» (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۱۱۷). مزلو در نقد دیدگاه‌های مختلف درباره ریشه کمال‌جویی انسان بر این باور است که می‌توان از بالا به پایین نگریند و تاریخ را از دیدگاه داروینی و «تنازع به سمت کمال انسانی» یا به منزله «آشکارسازی نوعی اندیشه فطری، با نگاهی هگلی» بررسی کرد، یا نظری از پایین به بالا داشت و «آرمان‌های اولیه یا اساسی یا غایی» را در «شرایط مادی» جست‌وجو کرد. بر اساس این‌گونه نگرش‌ها باید «نفع شخصی را پایه تمامی طبیعت آدمی» دانست (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۳۱۶). وی توصیف بر مبنای نگاه یادشده به طبیعت آدمی را توصیفی نمی‌داند که بازتاب‌دهنده همه انگیزه‌های آدمی باشد. البته از دید او، پیامدهای رشد و کمال انسان با «سبک داروینی بقا و توسعه یا سبک کروپاتکینی بقا و توسعه» انطباق بیشتری دارد (مزلو، ۱۳۸۶، ص ۱۱۶)؛ از این رو می‌گوید:

باید تصریح کنم که ما در تاریخ زیست‌شناسی به مرحله‌ای رسیده‌ایم که اکنون مسئول تحول خودمان هستیم. ما به صورت خودتکامل‌دهنده درآمده‌ایم. تحول یعنی انتخاب، و در نتیجه، گزینش و تصمیم، و این به معنای ارزش‌گذاری [ارزیابی] است (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۱۰).

مزلو در نهایت نیز بر اساس اینکه طبیعت انسانی ریشه کمال‌جویی اوست، پرسش‌های این حوزه را حول محور آن طبیعت تنظیم می‌کند و معتقد است: «طبیعت آدمی پاسخ به این پرسش‌ها را در خود دارد که چگونه می‌توانم فردی شایسته باشم؟ چگونه می‌توانم سعادتمند باشم؟» (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۱۰۲).

۲-۲. مادی و دائمی بودن نیازمندی انسان

آبراهام مزلو با پیروی از برگسون و ارسطو می‌گوید، انسان «در سراسر عمرش تقریباً همیشه

طالب چیزی است» (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۲۴) و «برای من، همچون فرایندی بی‌پایان به نظر می‌رسد که تا ابد ادامه دارد» و یکی از ویژگی‌های دائمی وجود اوست (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۲۳۲). او معتقد است انسان «حیوانی نیازمند» است که به ندرت و برای مدتی کوتاه به حالت ارضای کامل می‌رسد و «هرگاه نیازی [از او] برآورده می‌شود، نیازی دیگر پدید می‌آید و جای آن را می‌گیرد» (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۲۴)، و این فرایند دائمی و ابدی است (ر.ک: مزلو، ۱۹۷۱، ص ۲۳۲).

ویژگی منحصر به فرد ارگانیزم انسانی در هنگام چیره شدن یک نیاز (مانند گرسنگی) بر او این است که تمام فلسفه مربوط به آینده او، اعم از «مدینه فاضله»، «آزادی، عشق، احساس اجتماعی، احترام و فلسفه»، دستخوش تغییر می‌شود (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۳۷) و این حالات را بی‌ارزش می‌پندارد و آرمان شهر یادشده را مکانی برای پاسخ‌گویی آن نیاز (پر از غذا) مجسم می‌کند؛ ولی آنچه باید به طور اصولی بدان توجه داشت، این است که انسان نسبت به موهبت‌های موقت سیری ناپذیر، و همواره به دنبال «جاودانگی و هستی مطلق» است (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۳۲۸).

مزلو، اریک فروم و مارتین بوبر، با لحاظ این دو جنبه، به امکان یک ویژگی «رشدیافته و عاری از نیاز» در انسان اعتقاد داشتند (یالوم، ۱۳۹۰، ص ۵۲۰)؛ ولی به دلیل منحصر دانستن حیات بشر به زندگی مادی و پذیرش اصل تکامل داروین درباره انسان، بر این باورند که بستر ارضای نیازهای انسان مادی و میل او نیز طبیعی و شبه‌غریزی خواهد بود (ر.ک: مزلو، ۱۹۵۴، ص ۲۷۳-۲۷۴ و ۲۷۶-۲۷۷).

۲-۳. اقسام نیازهای انسانی و جایگاه نیازهای والا

آبراهام مزلو نیازهای انسان را به دو دسته تقسیم می‌کند: «نیازهای ابتدایی» و «نیازهای والاتر» (مزلو، ۱۳۸۶، ص ۱۲۰)؛ دسته اخیر، «تنها بر پایه» نیازهای ابتدایی و پست توسعه می‌یابند (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۱۰۳). او نیازهای ابتدایی را همان نیازهای اساسی می‌داند و وجود نیازهای اساسی در انسان را از فروید اخذ کرده است (ر.ک: مزلو، ۱۹۷۱، ص ۳۸ و ۳۰-۳۲). به عقیده او، این نیازهای «اساسی یا زیست‌شناختی» به دو دسته «نیازهای فیزیولوژیک» و «روانی» تقسیم

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۴۷

می‌شوند و میزان اهمیتشان با نیاز به کلسیم و سدیم برابری می‌کند (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۱۵۲-۱۵۳). وی در آثار خود از نیاز اساسی با نام‌های «نیازهای کمبود» (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۳۱۲) و «ارزش‌های اساسی» نیز یاد می‌کند و آنها را به منزله «اهداف» نیز قابل بررسی می‌داند (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۱۵۴). مزلو برای متمایز کردن نیاز اساسی از غیراساسی، معتقد است نمی‌توان «تنها به درون‌نگری نیازهای آگاهانه» یا «تعریف نیازهای ناخودآگاه» پرداخت؛ زیرا با این روش، تفاوت میان نیازهای روان‌نژند و نیازهای ذاتی قابل تشخیص نیست. البته از دید وی، شاید با معرفت و «بینشی» خاص «در لحظه‌ای خاص» یا «در پایان عمر از راه واپس‌نگری» بتوان این تمایز را به دست آورد (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۲۷۴).

وی از نیازهای والاتر با تعبیر «فوق نیاز» نیز یاد کرده، و درباره نسبت میان نیازهای اساسی (ابتدایی) با آنها معتقد است: «سلسله‌مراتب نیازهای اساسی بر فوق نیازها غالب»، «ارجح»، فوری‌تر و مبرم‌تر هستند (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۳۱۲)؛ از این رو نیازهای والای انسان برخلاف موارد نازل و حیوانی او، «سست و ضعیف است تا صریح و تردیدناپذیر» (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۲۷۶)، و نیز دارای ویژگی‌های خاصی است که در «انگیزش‌های رشد» مطرح می‌شود (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۳۱۲)؛ ولی «دقیقاً به همان اندازه طبیعت نازل‌تر او شبه‌غریزی» بوده، «جزئی از دستگاه زیست‌شناختی او» هستند (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۲۲۸ و ۱۶۶). البته وی بر این باور است که اگر میان اختلال، بیماری، آسیب، یا نقصان ارزش‌های درونی و نقصان کمال انسانی ارتباطی متقابل را بپذیریم، می‌توانیم این «ارزش‌های درونی یا نهایی» را در شمار «سلسله‌مراتب نیازهای اساسی» آورده، از «نیازهای شبه‌غریزی» محسوب کنیم (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۳۰۹).

به باور مزلو، برای «محرک‌ها و نیازهای اساسی انسان» می‌توان «درجات محسوسی» در نظر گرفت و این «ترتیب نیازهای اساسی» را اصل عمده در سازمان‌دهی زندگی و انگیزه‌های انسان قرار داد (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۵۹ و ۸۰). وی درباره رابطه نیازهای اساسی انسان با هم، معتقد است آنها «در نوعی سلسله‌مراتب از لحاظ قدرت و غلبه مرتب شده‌اند» و از «سلسله‌مراتب تقریباً معینی بر مبنای اصل قدرت نسبی»، «از اولویت یا قدرت غلبه کمتر به بیشتر» برخوردارند (مزلو،

۱۹۵۴، ص ۲۵، ۹۷ و ۵۹؛ بدین معنا که نیازها به ترتیب از قوی به ضعیف عبارت‌اند از: نیازهای فیزیولوژیک، نیاز به ایمنی، نیاز به محبت، نیاز به احترام و نیازهای ویژه فردی (مانند نیاز به خودشکوفایی) (ر.ک: مزلو، ۱۹۵۴، ص ۹۸-۹۷). بنابراین، «بدون تردید قدرت غلبه نیازهای فیزیولوژیک از همه نیازها بیشتر است» (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۳۶). در مقابل، در میان «فوق نیازها»، وی بر این باور است که به طور مفهومی سلسله‌مراتبی وجود ندارد؛ ولی می‌توان در مصداق، با در نظر گرفتن «استعدادهای ویژه فردی و تفاوت‌های سرشتی»، سلسله‌مراتبی برای فوق نیازها نیز تعیین کرد. البته این سلسله‌مراتب غالباً در افراد بشر وجود دارد (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۳۱۳).

به اعتقاد مزلو، شواهدی وجود دارد که بیانگر اندک بودن تعداد نیازهای اساسی انسان‌اند؛ این نیازها عبارت‌اند از: «نیاز به احساس حمایت و ایمنی»، نیاز به «نوعی احساس تعلق» (مانند تعلق به «خانواده، قبیله، گروه»)، نیاز به «محبت» و نیاز به «عزت و احترام» (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۲۱۸). پس از ارضای دو نیاز «فیزیولوژیک و ایمنی»، نیازهای دیگر همچون «نیازهای عشق، محبت و تعلق» پدیدار می‌شوند و پس از ارضای این نیازها، نیاز به خودشکوفایی خود را نشان می‌دهد (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۴۳؛ ر.ک: همان، ص ۴۶-۴۷).

۲-۴. ارضای نیازهای انسان در جهت میل به رشد طبیعی (خودشکوفایی)

در اندیشه مزلو، میل به خودشکوفایی دارای منشأی طبیعی، و از ویژگی‌های تعیین‌کننده ذاتی انسان است که او را به بودنی کامل‌تر سوق می‌دهد (ر.ک: مزلو، ۱۹۷۱، ص ۳۳۷؛ ر.ک: مزلو، ۱۳۸۶، ص ۱۶). او می‌گوید روان‌شناسانی مانند گلداشتاین، بوهلر، یونگ، هورنای، فروم و راجرز نیز وجود این میل را می‌پذیرند. مزلو درباره تمایز و برجستگی این گرایش مثبت، بر این باور است که در درون انسان دو مجموعه نیرو وجود دارد: میل به رشد و میل به ایمنی: دسته اول به سمت «جلو، تمامیت خود، یگانگی خود، عملکرد کامل همه توانایی‌ها، اعتماد به جهان خارج، پذیرش عمیق‌ترین خود واقعی و ناآگاه خویش» دعوت می‌کند؛ دسته دوم نیز به سمت «عقب و گذشته» سوق می‌دهد و از به‌کارگیری «فرصت‌ها»، به خطر انداختن داشته‌ها و از «آزادی

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۴۹

و استقلال» هراس دارد (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۴۶).

با توجه بدانچه بیان شد، وی به روان‌شناسان توصیه می‌کند: «لازم است از لحاظ نظری نوعی گرایش به رشد مثبت یا خودشکوفایی را در درون ارگانیزم فرض کنیم» و «گرایش به رشد یا خودشکوفایی» را که «بسیاری از متفکران مختلف همچون ارسطو و برگسون و بسیاری از فیلسوفان دیگر به طرق مختلف، بدیهی شمرده‌اند» بپذیریم و ارگانیزم را از طریق «گرایش‌های رشد باطنی به مفهوم برگسونی» پرورش دهیم و پرورش با «تعبیر رفتارگرایانه از جبرگرایی محیطی» را مردود شماریم (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۶۸ و ۷۸).

در واقع گرایشی در انسان وجود دارد که او را به سوی «نزدیک شدن به هویتی کمال‌یافته، بی‌همتایی، شیوه ویژه خود، خود واقعی و تبدیل شدن بیشتر به شخصی واقعی» سوق می‌دهد و این گرایش در تجربه‌های والای انسانی به فعلیت می‌رسد (مزلو، ۱۳۸۶، ص ۸۲)، و بر همین اساس، بیشتر انسان‌ها از «عنوان‌بندی یا طبقه‌بندی» نفرت دارند و آن را نوعی «انکار فردیت» می‌دانند (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۱۳۰).

به عقیده برخی محققان روان‌شناسی انسان‌گرا، «یکی از بنیادی‌ترین اصول مزلو این بود که انگیزه اساسی انسان یا به سوی کاستی است یا به سوی رشد»؛ «روان‌نژندی»، کمبود ناشی از نقص در تحقق نیازهای او در ابتدای زندگی، به‌ویژه نیازهایی چون امنیت، تعلق، همانندسازی، عشق، احترام و آبرو می‌باشد و در مقابل، رشد، ناشی از مواردی چون ارضای نیازهای فوق، استقلال از محیط و استفاده از عوامل درونی در شناسایی توانایی‌های بالقوه فطری است (یالوم، ۱۳۹۰، ص ۵۱۴). همان‌گونه که زنده ماندن برای انسان خوب است، رشد کردن در جهت «کمال انسانی، خودشکوفایی توانایی‌های بالقوه، سعادت، آرامش و تجربیات اوج بیشتر، در جهت تعالی، در جهت شناخت غنی‌تر و دقیق‌تر واقعیت و غیره» نیز خوب است (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۱۰۴).

مزلو بر این باور است که در تحلیل عمیق، «همیشه و در نهایت به اهداف و نیازهای معینی» می‌رسیم؛ یعنی «به ارضای نیازهای معینی می‌رسیم» که «اغلب به طور مستقیم»، حتی «در ضمیر خودآگاه» نیز مشاهده نمی‌شوند و «در پس مجموعه‌ای از تمایلات پنهان هستند» و «به نظر

می‌آید به خودی خود هدف هستند». وی می‌گوید آلپورت نیز به این مطلب تصریح دارد: «خواستن این رضایتمندی‌ها می‌تواند به خاطر خود آنها باشد» (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۲۲ و ۵۸).

مزلو به وجود رابطه میان رضایتمندی و کمال انسانی این‌گونه تصریح دارد: «نظریه ارضای نیاز [...] به نظر من مهم‌ترین اصل زیربنایی رشد سالم انسانی به‌شمار می‌رود» (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۵۵)؛ زیرا اگر همه نیازها برآورده نشده باشند و یکی از آنها نیاز فیزیولوژیک (مانند گرسنگی) باد، «همه نیازهای دیگر ممکن است به‌سادگی موجودیت خود را از دست بدهند یا به عقب رانده شوند» و نیاز فیزیولوژیک بر ارگانیزم مسلط شود (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۳۷). از منظر وی، این شیوه موجب محور انگیزه‌های عالی، و یکجانبه‌نگری در قبال استعدادها و طبیعت انسانی، و عکس این شیوه موجب برآوردن نیازهای فیزیولوژیک و پست، و پدیدار شدن و تسلط نیازهای دیگر از نوع والاتر بر ارگانیزم بشر می‌شود. همچنین وی بر این باور است که «درجه رضایتمندی نیاز اساسی، به گونه‌ای مثبت با درجه سلامت روانی همبستگی دارد» (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۶۷؛ ر.ک: همان، ص ۳۸). او ارضای نیاز را اصل کل‌گرای واحدی می‌داند که بیشتر انگیزه‌های انسانی را به هم پیوند می‌دهد (ر.ک: مزلو، ۱۹۶۸، ص ۵۵).

بر این اساس «کشش به سوی کمال، حقیقت و عدالت»، «تکانش آرمان شهری» و «تمایل به اصلاح و تصحیح خطاها و نادرستی‌ها»، از جمله حالاتی‌اند که پس از ارضای نیازهای اساسی ایجاد می‌شوند، از سوی دیگر، اختلال در رضایتمندی، با «فقدان معنا و کمال» در زندگی انسانی برابر است (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۷۱ و ۲۸۵). هر قدر انسان‌ها به رضایتمندی، موهبت و خوش‌اقبالی دست یابند، «مدتی کوتاه به طور مطلق شادمان» خواهند شد و پس از عادی شدن آن رضایت به دنبال لذت «عالی‌تر» و «کامل‌تر» هستند و این سیر «تا ابد در آینده» ادامه دارد (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۲۳۲؛ از این‌رو مبنای «نظریه ارضای نیاز» چیزی جز «گرایش به پدیدار شدن نیاز جدید و والاتر در پی ارضای کافی نیاز پست‌تر» نیست (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۵۵).

مزلو افزون بر نیازهای فیزیولوژیک، نیازهای این سلسله را چنین برمی‌شمرد: نیازهای ایمنی - عاطفی (مانند نیاز به محبت)، نیاز به احترام و عزت نفس، نیاز به «خودشکوفایی» یا «نیاز

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۵۱

نهایی»، و نیازها و تمایلاتی چون «امنیت، ثبات، وابستگی، حمایت، رهایی از ترس، نگرانی و آشفتگی، نیاز به سازمان، نظم، قانون، محدودیت و داشتن حامی مقتدر» (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۳۹ و ۶۸). تمایل به دانستن و فهمیدن (نیاز به دانش و فلسفه)، نیازهای زیبایی‌شناختی، نیاز به کار معنادار، مسئولیت، خلاقیت، منصف و عادل بودن، انجام کاری که ارزش انجام دادن را دارد و ترجیح دادن انجام آن به نحو احسن، به ترتیب در دسته‌های چهارگانه مذکور می‌گنجد (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۲۲۸؛ ر.ک: مزلو، ۱۹۵۴، ص ۴۳ و ۵۱).

این روان‌شناس انسان‌گرا در اثر دیگر خود، یکی از انواع نیازهای والا را «نیازهای مذهبی» برمی‌شمرد و نشانه آن را پرسش‌ها و اشتیاق‌های مذهبی معرفی می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که «آنها عمیقاً در طبیعت انسان ریشه دارند» (مزلو، ۱۳۸۶، ص ۳۴) و نیازمند مطالعه بیشتر هستند. همچنین در جای دیگر، یکی از «فوق نیازها» را «رجحان حقیقت و صداقت» عنوان می‌کند (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۲۳۱).

در این میان، وی «نیاز به محبت» را - حتی در مقایسه با نیاز به غذا - کلی‌ترین و اساسی‌ترین نیاز می‌داند و معتقد است از طریق شناخت این نیاز می‌توان درباره «انگیزش کل انسان» مطالعه کرد (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۲۱). از نظر او، این نیاز «دوست داشتن و دوست داشته شدن» را دربر می‌گیرد. به عبارت دیگر، این نیاز همان عشق است و «عشق به معنای میل جنسی نیست»؛ زیرا عشق نیازی روانی و غیرفیزیولوژیک است (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۴۵). وجود این سطح عشق و دوست داشتن در افراد خودشکوفا، به دلیل «خودانگیختگی» فطری آنهاست. به زبان فلسفی، «این جنبه‌ای است از بودن و نیز از شدن» و می‌توان آن را «عشق به وجود» (Bing) دیگران نامید» (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۱۹۸-۱۹۹). افراد خودشکوفا به طور کلی تمایلی ندارند به «امور جنسی» به خاطر «خود آن» مشغول شوند؛ زیرا برای آنها وجود عشق و علاقه اهمیت دارد. به عبارت دیگر، «عشق‌های شهوانی و الهی» در افراد عادی با هم تضاد دارند؛ ولی «در بهترین افراد با هم یکی می‌شوند». مزلو در جایی دیگر، یکی از نیازهای روانی و اساسی انسان را، «نیاز به اجتماع» معرفی می‌کند که شامل نیاز به «تعلق، تماس و زندگی اجتماعی» می‌شود (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۱۷۸، ۱۹۰ و ۳۳۵).

۲-۵. اختیار: امری طبیعی (غریزی یا شبه‌غریزی)

مزلو زندگی انسانی را جز زنجیره‌ای از انتخاب‌های مداوم انسان نمی‌داند و عامل اصلی در آن را انتخاب خود فرد معرفی می‌کند (ر.ک: مزلو، ۱۹۶۸، ص ۱۹۲-۱۹۳). به باور وی، نمی‌توان فرد را «کاملاً تعیین شده» تصور کرد؛ چون فرد به میزانی که «خود عامل تعیین‌کننده خود است»، فردی واقعی به‌شمار می‌آید و «تنها توسط نیروهای خارجی» و شرایط محیط تعیین نمی‌شود (مزلو، ۱۹۶۸، ص ۱۹۳). در این نگاه، انسان در چارچوب‌های زیستی تغییرناپذیر (مانند مرد یا زن بودن)، در واقع «خود» را می‌سازد و «طراح خویشتن» است (ر.ک: مزلو، ۱۹۷۱، ص ۳۳۷). وی شرایط خوب را به «شرایط خوب برای انتخاب حقیقتاً آزاد به وسیله ارگانیسم» تفسیر می‌کند؛ بدین معنا که «طبیعت درونی و ذاتی ارگانیسم خود را بنا به سلیقه خود نمایان سازد» و به ما بگوید که چه می‌خواهد و چه چیز مانع تبدیل شدنش به خود واقعی می‌شود (مزلو، ۱۳۸۶، ص ۱۱۸-۱۱۹).

مزلو افراد خودشکوفا را در مقایسه با افراد عادی، دارای «اختیار» بیشتر، و کمتر «دستخوش جبر» می‌داند. او از این دو واژه، «واقعیت‌های تجربی» را در نظر گرفته و «جنبه عملی» آن را لحاظ نکرده است و آن دو را مفاهیمی «متغیر» و دارای مراتب می‌داند (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۱۶۱-۱۶۲). براین اساس انتخاب آزاد، تنها در «افراد بی‌عیب و سالم» مؤثر است و درست انجام می‌شود و «افراد مریض و روان‌نزند انتخابشان غلط است». بنابراین، زمانی می‌توان از «انتخاب آزاد در انسان‌ها» سخن گفت که روی سخن ما با «بزر سالان سالم، یا کودکانی» باشد که دچار انحراف و اختلال نشده‌اند (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۲۷۸).

وی با نگاهی ذوقی و فلسفی، بر این باور است که در سطح فوق‌انگیزش و برای انسان سالم «نوعی تعالی اسپینوزایی» رخ می‌دهد و آن تعالی یافتن از دو مقولگی مطرح در «اراده آزاد در برابر جبرگرایی» است؛ بدین معنا که فرد «سرنوشت خود» را به صورت عاشقانه «انتخاب و اراده» می‌کند. او معتقد است برای انتخاب در زندگی باید از «تساهل» و «عدم مداخله» سود جست (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۳۲۵ و ۵۰) و برای انتخاب «کار درست»، لازم است این‌گونه عمل شود: گوش کردن به طبیعت و ندهای جهان، حساس بودن نسبت به ضروریات و پیشنهادهای آن، سکوت

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۵۳

اختیار کردن به نحوی که ندهای آن را بشنود؛ پذیرا، غیردخال‌تگر و غیرمتوقع بودن و تساهل (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۱۱۹).

بنابراین مزلو در برداشتی دیگر از آزادی و در راستای برداشت اول، به معنایی عمیق‌تر از آزادی و اختیار انسان می‌پردازد، و منظور از «به اراده خود بودن» را تابع طبیعت خود بودن می‌داند. به باور وی، «آزادی واقعی»، «بنا بر اصل اسپینوزایی»، عبارت است از «پذیرش و دوست داشتن آنچه چاره‌ناپذیر است»؛ بدین معنا که راهنمای انسان «طبیعت و واقعیت» است (همان). وی در نقد دیدگاه‌های دیگران معتقد است روان‌شناسان پوزیتیویست در نظام فکری خود برای «مقاصد، اهداف، آرزوها، اشتیاق‌ها و امیدها» و «اراده و عزم» جایگاهی در نظر نگرفته‌اند (مزلو، ۱۳۸۶، ص ۵۶). او همچنین نوعی «جبرگرایی کلی فرهنگی» را جزئی از آیین رسمی و سنتی بسیاری از «جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان» دانسته، معتقد است این آیین به انکار «انگیزش‌های درونی والاتر» می‌پردازد و این انکار آنها را به نادیده گرفتن «طبیعت انسان» نزدیک می‌کند (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۳۱۰).

۳. اختلاف و اشتراک در مبانی انسان‌شناختی و تأثیر آنها بر علوم انسانی

۳-۱. ریشه‌های امیال و نیازهای انسان: امری روحی و الهی یا طبیعی و انسانی

بر پایه آنچه گذشت هر دو صاحب‌نظر در این دو مطلب متفق‌اند که اولاً میل به رشد و کمال و تکامل انسانی، میلی در درون فرد است، و جامعه مانع یا تسهیل‌کننده این میل است، نه مبدأ آن؛ ثانیاً لذت و نفع شخصی، منشأ کمال‌جویی انسان است. این دیدگاه‌های مشترک می‌تواند بر علوم تأثیرهایی داشته باشد؛ مانند اینکه در علوم انسانی دستوری می‌توان از پتانسیل درونی انسان استفاده کرد و لازم نیست میل به رشد را در او ایجاد کنیم؛ بلکه می‌توان با پرورش میل به رشد، بسیاری از مسائل اجتماعی را حل، و از وقوع برخی معضله‌های اجتماعی پیشگیری کرد. بنابراین در روان‌شناسی توصیفی و هنجاری و همچنین علوم تربیتی، نقش جامعه در توصیف شرایط انسان، اصیل ارزیابی نخواهد شد. به تعبیر فلسفی، جامعه نقش علت اعدادی را بازی می‌کند.

همچنین مشخص می‌شود که شناخت بیشتر و عمیق‌تر لذت‌ها و نفع فردی، در توصیف و تبیین کامل‌تر علل و عوامل مؤثر بر رفتارهای فردی و اجتماعی انسان راهگشاست و مطالعه در این زمینه به علوم انسانی توصیفی در شناخت پدیده‌های انسانی کمک می‌کند و همچنین در علوم انسانی دستوری نیز، در تعیین بهتر قواعد هنجاری برای حل مسائل اجتماعی، یاری‌رسان است. دیدگاه‌های خاص آیت‌الله مصباح در این باره بدین شرح است:

۱. میل به کمال میلی روحی، و به مقتضای عقل و فطرت خدادادی و الهی بشر است؛
 ۲. همه رفتارها تابع میل به خود (حب ذات) است و حب ذات به حرکت ارادی برای راحتی و لذت منجر می‌شود؛ انسان هر کمال ممکن را برای حفظ موجودیت خود دنبال می‌کند؛
 ۳. در نهایت اینکه، مطلوبیت کمال برای انسان دارای سه سطح مادی، اجتماعی و الهی است که در طول یکدیگر قرار دارند (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۷، ص ۴۵ و ۱۶۱؛ همو، ۱۳۷۰، ص ۱۶۳؛ همو، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۰۶-۱۰۷).
- لوازم سه نظر یادشده در علوم انسانی توصیفی و در تبیین پدیده‌های انسانی برای نمونه بدین شرح‌اند:

۱. لزوم استفاده از ابزارهای غیرمادی برای درک میل روحی انسان به کمال، شناخت بهتر انسان و پدیده‌های منتسب به او؛
 ۲. لزوم نگاه الهی و مخلوقی به انسان و استفاده از منابع شناخت همسو با این نگاه (منابع صحیح دینی و وحیانی)؛
 ۳. لزوم توجه به حب ذات (خوددوستی) در تحلیل تبیین‌های پدیده‌های انسانی.
- این دیدگاه‌ها در علوم انسانی هنجاری و دستوری نیز نتایجی از این دست به همراه دارد:
۱. توصیه‌های هنجاری مختص به انسان‌هایی نیست که فقط از نظر جسمی سالم هستند و هر انسانی که از قوای روحی نوع انسانی برخوردار است، مخاطب این توصیه‌ها قرار می‌گیرد؛
 ۲. در توصیه‌ها و برنامه‌ها باید به مخلوق بودن انسان و الهی بودن او توجه داشت و از منابع لازم در این حوزه بهره‌گیری کرد؛

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۵۵

۳. هر کمال ممکن که به حفظ موجودیت و لذت‌های حقیقی بیشتر و عمیق‌تر انسان منجر می‌شود، باید برای توصیه مورد مطالعه قرار گیرد. همچنین باید ضمن توجه به مطابقت با یکی از سه سطح مطلوبیت یادشده، مطلوبیت الهی در اولویت نخست قرار گیرد.

عقاید خاص مزلو در این باره بدین شرح‌اند:

۱. تفسیر مادی میل به رشد و تکامل انسان؛

۲. ترجیح تبیین ریشه کمال‌جویی با تفسیر داروینی (که منطبق با نظریه تکامل انواع، طبیعت را ریشه امیال انسان می‌داند) بر تفسیر مارکسیستی - هگلی (که برای امیال ریشه مادی، حیوانی و اقتصادی قائل است)؛

۳. پاسخ‌گویی طبیعت به پرسش‌های تکامل بشر؛

۴. لذت تنها منشأ کمال‌جویی نیست، بلکه بدون در نظر گرفتن نفع نیز می‌توان تکامل یافت (ر.ک: مزلو، ۱۹۶۸، ص ۱۵۵، ۱۶۰ و ۱۹۲-۱۹۳؛ همو، ۱۹۷۱، ص ۱۰ و ۳۱۶؛ همو، ۱۹۵۴، ص ۱۰۲).

این اعتقادات در علوم انسانی توصیفی آثاری از این دست به دنبال دارند:

۱. ابزار مادی برای توصیف میل انسان کافی است و مطالعه درباره ابعاد فوق طبیعی (غیرمادی) انسان امری بیهوده است؛

۲. با قبول اصل تنازع انواع و نظریه تکامل داروین دیگر نمی‌توان در تبیین پدیده‌های انسانی انسان را مخلوق در نظر گرفت و تفسیری الهی از آن پدیده ارائه داد؛

۳. طبیعت به منزله منبع شناخت بشر در تبیین پدیده‌های انسانی ملاحظه می‌شود؛

۴. غیر از میل به خود، و راحتی و لذت خود، میل ریشه‌دار دیگری نیز برای تبیین پدیده‌های انسانی وجود دارد که لازم است لحاظ شود.

۲-۳. بی‌نهایت بودن میل یا نیاز انسانی

هر دو اندیشمند در این زمینه در مواردی اشتراک نظر دارند که عبارت‌اند از: نیازمندی انسان،

دائمی بودن این ویژگی وجودی در یک فرایند ابدی، سیر نشدن انسان از موهبت‌های موقت، مطالبه هستی مطلق و جاودانگی مطلق توسط بشر. این دیدگاه‌های مشترک، در علوم انسانی توصیفی لوازمی از این قبیل به دنبال دارند:

۱. این نگرش‌ها به یک ویژگی مشترک برای همه افراد بشر می‌پردازند و امکان تبیین رفتار انسان بر اساس قواعد مشترک را می‌پذیرند (در برابر دیدگاه‌هایی که همه فعالیت‌های هر فرد را منحصر به فرد می‌دانند)؛

۲. فرایند ابدی نیازمندی بشر را در تبیین‌ها در نظر می‌گیرند و یک ویژگی دائمی برای نیازمندی انسان فرض می‌کنند؛

۳. در تبیین‌ها باید به سیری ناپذیری در پدیده‌های انسانی توجه شود که در وسعت افق توصیف انسان بسیار مؤثر است؛

۴. ضروری می‌نماید که ویژگی بی‌نهایت و مطلق بودن کمال مورد طلب انسان در توصیف پدیده‌های انسانی مورد توجه قرار گیرد و این امر منطقاً زمینه‌ساز پذیرش برخی مبانی دین‌شناختی و الهیاتی علوم انسانی (مانند اصل دین و منابع و حیانی، و خداشناسی) است؛ ولی مزلو به‌رغم این بستر مناسب، آشکارا در آثار خود در برابر دین و امور فوق‌طبیعی ایستادگی می‌کند. دیدگاه‌های مشترک یادشده، در علوم انسانی دستوری نیز، لزوم توصیه‌ها در راستای ارضای این بی‌نهایت‌خواهی و جاودانه‌خواهی و در نظر گرفتن ارزش‌های مطلق و فراگیر (در برابر نسبی‌گرایی عام ارزشی) را به همراه دارد (ر.ک: مصباح، ۱۳۹۲، ص ۶۲-۶۳).

آیت‌الله مصباح در این باره پاسخ‌هایی اختصاصی دارد که در موارد ذیل می‌گنجند:

۱. انسان در بی‌نهایت‌طلبی و ریشه عقلائی آن با حیوان تفاوت دارد؛

۲. این ویژگی، روحی است و برای ارضا، مطلوبی بی‌نهایت و بستری جاودانه می‌طلبد (ر.ک:

مصباح، ۱۳۸۷، ص ۴۵ و ۲۰۳-۲۰۵؛ همو، ۱۳۷۰، ص ۴۶؛ همو، ۱۳۹۰، ص ۲۹۴-۲۹۵).

این نگاه مستلزم توصیفی فراحوانی از نیازمندی انسان در علوم انسانی است، و لزوم لحاظ ریشه‌های عقلائی برای این فرایند دائمی نیاز را در مطالعه پدیده‌های انسانی به دنبال دارد. به

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۵۷

دنبال این نگاه، در علوم انسانی دستوری نیز لازم است مطابق این نیاز عقلانی و صحیح بشری مطالعاتی انجام گیرد و متناسب با بسترهای لازم برای ارضای این میل، سیاست‌گذاری صورت گیرد و قواعدی تشویقی و تنبیهی اتخاذ شود.

آبراهام مزلو این میل انسانی را شبیه میل در حیوانات، و میلی تکامل یافته با ریشه مادی، طبیعی و حیوانی می‌داند و تنها بستر مناسب این میل را حیات مادی بشر به‌شمار می‌آورد (مزلو، ۱۹۷۱، ص ۲۳۲؛ همو، ۱۹۵۴، ص ۲۴). این دیدگاه به دلیل ضعف در مبانی هستی‌شناختی اتخاذ شده و علوم انسانی توصیفی را به تبیین عوامل مادی و تجربی پدیده‌های انسانی محدود ساخته است. همچنین علوم انسانی دستوری را در توصیه‌های خود برای ارضای این نیاز بشری به سمت هستی‌های غیرجاودانه مطلق سوق می‌دهد. در واقع، از این منظر، علوم انسانی در توصیف و توصیه، به ارضای کامل این نیاز بشر کمکی نمی‌کند.

۳-۳. اقسام نیازها و جایگاه نیازهای برتر

آیت‌الله مصباح و مزلو، هر دو در این‌باره اتفاق نظر دارند که نیازهای بشر شامل سلسله‌مراتبی از نیازهای مادی و نیازهای معنوی هستند که دسته دوم ارزشمندتر و برتر از دسته اول، و به انسانیت انسان نزدیک‌ترند؛ بنابراین، علوم انسانی، به‌ویژه شاخه دستوری آن موظف است توصیه‌ها و شرایط لازم را برای شکوفا شدن نیازهای معنوی و یافتن جایگاه واقعی خود در میان دیگر نیازهای انسان مهیا سازد.

آیت‌الله مصباح در این موضوع به موارد ذیل معتقد است:

۱. نیاز، به‌خودی‌خود عامل پیدایش پدیده‌های انسانی نبوده، بلکه عامل این پیدایش، احساس نیاز است؛
۲. نیازهای معنوی متناسب به روح‌اند و به دلیل ارتباط ارضای آنها با هدف نهایی بشر، اصیل و ارزشمندتر هستند و برای شکوفا شدن آنها - و نه برای اصل ایجاد شدن آنها در بشر - نیازمند برآورده شدن نسبی نیازهای جسمی هستیم؛

۳. نیاز به مناجات و نیاز به هدایت، از جمله نیازهای مذهبی‌اند که در راستای نیاز به قرب به خدای سبحان قرار می‌گیرند و از دسته نیازهای غیرمادی (معنوی) به‌شمار می‌آیند (ر.ک: مصباح، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۱۱۴؛ همو، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۱۵؛ همو، ۱۳۸۵، ص ۹۸-۹۹؛ همو، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۶۹؛ ج ۱، ص ۲۸).

نتایج این دیدگاه در علوم انسانی بدین شرح است:

۱. براین‌اساس احساس نیاز عامل مهمی در صدور پدیده‌های انسانی است و در تبیین صحیح این پدیده‌ها در علوم انسانی توصیفی، نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند؛
 ۲. در توصیف نیازهای معنوی نباید از ابزار تجربی استفاده کرد و لازم است با نگاهی اصیل و ارزشمند به آن پرداخته شود. در نتیجه، مناجات و طلب هدایت در راستای وصول به هدف و نیاز نهایی انسان، امری خرافی و غیرواقعی پنداشته نمی‌شود؛
 ۳. در علوم انسانی دستوری نیز، نیازهای مذهبی و در رأس آنها نیاز به قرب الهی معیار ارزشمندی یا عدم ارزشمندی همه معیارها و توصیه‌ها قرار می‌گیرد و قوانین در جهت تأمین آن نیاز وضع می‌شوند؛
 ۴. از سوی دیگر، تلاش می‌شود در علوم مختلف هنجاری، در برنامه‌ریزی برای برخی نیازها که ارزش کمتری دارند، احساس آن نیاز در بین افراد جامعه ایجاد نشود؛
 ۵. غیرمادی بودن ابزار تحقیق در علوم انسانی توصیفی و ایجاد محرک‌ها و موانع روحی به حسب نیاز در توصیه‌های علوم انسانی دستوری لحاظ می‌شود.
- در مقابل، آبراهام مزلو نیز در این‌باره معتقد به اشباع نیازهای مادی برای ایجاد نیازهای معنوی است و نیازهای مذهبی را نیازهایی فارغ از الهی و غیرالهی بودن، برای ارضای شیفتگی تصور می‌کند، و همه نیازهای انسان را کاملاً طبیعی، مادی و از راه تجربی آزمایش‌پذیر می‌داند. از نظر وی نیازهای معنوی به دلیل نزدیکی به طبیعت انسان ارزشمندتر هستند و همه نیازها برای رسیدن به خودشکوفایی (هدف نهایی) باید به طور کامل اشباع و برآورده شوند (ر.ک: مزلو، ۱۹۵۴، ص ۴۳، ۴۶-۴۷، ۶۸، ۲۷۲-۲۷۴ و ۲۷۶-۲۷۷؛ مزلو، ۱۳۸۶، ص ۳۴). نتایج این دیدگاه در

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۵۹

علوم انسانی بدین شرح است:

۱. در مقام توصیف، پدیده‌های فردی و اجتماعی انسان کاملاً با ابزار مادی سنجیده و وصف خواهد شد؛

۲. در مقام توصیه این دیدگاه به ایجاد همه شرایط فردی و اجتماعی برای ارضای کامل همه نیازهای بشر سفارش می‌کند و در علوم انسانی دستوری، تلاش می‌شود با برنامه‌ریزی در سطح اجتماعی، نیازهایی را که بشر دارد، ولی هنوز به مرحله احساس نرسیده‌اند - فارغ از میزان ارزش آنها و مادی یا غیرمادی بودنشان - بیدار سازند و در راه ارضای آنها می‌کوشند.

۳-۴. میل خاص انسان و موارد خواسته‌های آن

هر دو صاحب‌نظر، میل به رشد و خواست متعالی و به دنبال سعادت بودن را ویژگی خاص وجود انسان می‌دانند که همه امیال درونی انسان را دربر می‌گیرد و شامل میل به حقیقت، قدرت و محبت می‌شود. اثر این دیدگاه در علوم انسانی توصیفی در تبیین پدیده‌های خاص انسانی، این است که ضمن مطالعه میل به رشد و تعالی انسان، در تبیین پدیده‌های انسانی به رابطه این میل با آن پدیده‌ها به صورت محوری می‌پردازد. همچنین برای سه میل به حقیقت، قدرت و محبت، دو جهت اصیل و رو به رشد، و غیراصیل و رو به نقصان قائل می‌شود و با استفاده از آنها - به سمت هدف بودن یا نبودن - توصیف‌های کامل‌تری از امور انسانی بیان می‌کند. البته در شاخه دستوری از علوم انسانی نیز توصیه‌های ژرف‌تری از دیگر نظریه‌ها را ارائه می‌دهد.

دیدگاه‌های خاص آیت‌الله مصباح در این باره چنین است: میل اصیل انسان که ریشه و متعلق غیرمادی دارد، ویژگی برتر فطرت اوست و این میل سه دسته میل را شامل می‌شود که عبارت‌اند: میل به حقیقت بی‌نهایت، میل به قدرت بی‌نهایت و میل به محبت بی‌نهایت (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۷، ص ۳۶-۳۷ و ۱۶۱-۱۷۰ و ۳۳۲-۳۳۵). نتیجه این سخن آن است که علوم انسانی دستوری به وسیله همگام شدن با این امیال اصیل انسان می‌تواند ضمن جهت‌یابی برای توصیه‌های خود و استنباط معیارهای ارزشی، افراد جامعه انسانی را به حقیقت و هدف وجودی خویش نزدیک

کند. علوم انسانی توصیفی نیز با مطالعه ابعاد غیرمادی امیال انسان می‌تواند در این جهت‌یابی به او کمک کند و در تبیین پدیده‌های انسانی، امیال مؤثر انسان را محدود به امیال مادی نبیند. *آبراهام مزلو* نیز میل رشددهنده و متعالی انسان (میل به خودشکوفایی) را که میلی طبیعی و مادی است، ویژگی برجسته انسان می‌داند و همه امیال حیوانی و غیرحیوانی را در یک راستا و در این فرایند خودشکوفایی و رشد تفسیر می‌کند. وی همچنین امیال غیرفیزیولوژیک را به طور ویژه مصداق میل متعالی انسان معرفی می‌کند (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۳۷، ۱۰۴، ۲۷۳-۲۷۴ و ۲۷۶-۲۷۷؛ همو، ۱۹۶۸، ص ۴۶). اثر این سخن در علوم انسانی توصیفی، تحقیق امور انسانی با ابزار مادی صرف، و در علوم انسانی دستوری توصیه‌های علوم مختلف انسانی در جهت ارضای امیال متعالی انسانی در حیات مادی بشر است.

۳-۵. انسان؛ مختار یا مجبور

هر دو اندیشمند در اینکه زندگی زنجیره‌ای از انتخاب‌هاست، با هم توافق دارند و برای اختیار مراتب قائل بوده، تأثیر شرایط را در کنار اختیار انسان - قبل از اختیار، در حین آن و پس از آن - پذیرفته‌اند؛ ولی جبرگرایی را رد می‌کنند. حاکمیت این نگاه در علوم انسانی موجب می‌شود از تبیین جبری پدیده‌های انسانی پرهیز شود و اختیار انسان به منزله مهم‌ترین عامل، در کنار عاملیت شرایط به حساب آید؛ البته سهم هر یک از اختیار و دیگر شرایط، ممکن است به نسبت هر پدیده، کم یا زیاد برآورد شود. در علوم انسانی دستوری نیز انسان را مقهور و بی‌اختیار فرض نمی‌کنند و آثار رعایت و عدم رعایت الزام‌ها متوجه او خواهد بود، و او را باید مسئول پدیده‌های صادر شده از وی دانست. همچنین با این اصل، یکی از اصول موضوعه علم اخلاق (از علوم انسانی دستوری)، که اراده و اختیار داشتن انسان است، اثبات می‌شود (ر.ک: مصباح، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۱۸).

آیت‌الله مصباح در برابر این پرسش مهم دیدگاه‌هایی اختصاصی بدین شرح دارند:

۱. شرایط موجب محدود شدن اختیار می‌شود؛

۲. هر انسان - حتی مکره و مضطر - از کمترین حد نصاب اختیار برخوردار است؛

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۶۱

۳. فعلی از انسان اختیاری به‌شمار می‌آید که میلی همراه با نیت و منشأیی عقلانی از آن پشتیبانی کند؛

۴. قوه اختیار انسان کرامتی تکوینی از جانب پروردگار متعال است و با مسئولیت‌پذیری، بندگی و لزوم پاسخ‌گویی در برابر خدای سبحان، کرامتی اکتسابی را برای انسان فراهم می‌سازد (ر.ک: مصباح، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۹۸-۹۶؛ همو، ۱۳۶۷، ج ۱-۳، ص ۳۷۸؛ گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، ص ۱۹۰).

برای این دیدگاه‌ها در علوم انسانی توصیفی، چنین آثاری را می‌توان برشمرد:

۱. در سخت‌ترین شرایط اجتماعی و فردی پدیده‌های انسانی نیز برای اختیار انسان، به عنوان جزء اخیر علت تامه، نقش تمام‌کننده لحاظ خواهد شد؛
۲. پدیده‌های اختیاری فردی و اجتماعی که به اراده فرد یا افرادی از انسان نسبت داده می‌شوند، در صورت همراهی با نیتی عقلانی، انسانی شمرده خواهند شد.
دیدگاه‌های یادشده ایشان در علوم انسانی دستوری نیز موجب آثاری چون موارد ذیل می‌شود:

۱. جهت‌گیری هنجارها و توصیه‌ها به سمت کسب کرامت اکتسابی خواهد بود؛
۲. جهت‌گیری فوق از طریق سوق دادن افراد و جوامع به سمت بندگی و مسئولیت‌پذیری در برابر پروردگار متعال انجام خواهد شد.
۳. با تعیین طرف بازخواست‌کننده از مسئولیت و لزوم پاسخ‌گویی انسان به او، از نسبی‌گرایی ارزشی فاصله گرفته می‌شود.

پاسخ خاص آبراهام مزلو در این باره چنین است:

۱. وسعت بیشتر اختیارات افراد سالم و خودشکوفای و کودکان نسبت به دیگر افراد انسانی به دلیل نبود موانع بیشتر است و شرایط بر اختیار افراد غیرسالم بسیار تأثیرگذار است؛
۲. انتخاب و اراده انسان منطبق بر میل طبیعی و مادی اوست، و آزادی حقیقی در همین تطابق و پذیرش سرنوشت طبیعی است (مزلو، ۱۹۵۴، ص ۱۶۱-۱۶۲ و ۲۷۸؛ همو، ۱۹۷۱، ص ۱۱۹؛

مزلو، ۱۳۸۶، ص ۱۱۸-۱۱۹).

این سخنان در علوم انسانی توصیفی موجب طرح این موارد می‌شود:

۱. لزوم دو سبک تحلیل و توصیف پدیده‌های انسانی به نسبت صدور آنها از انسان‌هایی با اختیارات بالا و یا افرادی با اختیارات پایین، و به تبع آن تفاوت ارزش‌گذاری آنها؛
۲. تحقیق درباره میل طبیعی و جسمانی انسان برای درک معنای آزادی حقیقی انسان؛
۳. کاملاً انسانی دانستن پدیده‌هایی که از روی میل طبیعی و غریزی بشر صادر شده‌اند و توصیف آنها به منزله پدیده‌هایی انسانی، که منجر به گسترش معنای پدیده‌های انسانی و موضوع علوم انسانی می‌شوند. در علوم انسانی دستوری نیز با قبول طبیعی و غریزی عمل کردن انسان، زمینه برای نسبی شدن ارزش‌ها و توصیه‌ها آماده می‌شود.

نتیجه‌گیری

آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو در حوزه مبانی انسان‌شناختی، درباره امیال و گرایش‌های فطری انسان - یا به تعبیر مزلو، گرایش‌های طبیعی - اختلاف‌نظرهایی دارند. نخستین موضوع مورد اختلاف، درباره ریشه امیال، رشد و کمال‌جویی انسان است: آیت‌الله مصباح خوددوستی (حب ذات) و دوست داشتن لذت و راحتی خود را ریشه امیال مزبور، و آن را امری روحی، عقلی و الهی می‌داند؛ ولی مزلو معتقد است لذت خود یکی از منشأهای میل به رشد و تکامل بوده، ناشی از طبیعت مادی انسان است. دومین موضوع درباره بی‌نهایت بودن کمال‌جویی انسان و نیازمندی، ناشی از آن است که آیت‌الله مصباح آن را میلی روحی، عقلانی و انسانی نسبت به مطلوب بی‌نهایت در بستر حیاتی جاودانه می‌داند؛ ولی مزلو آن را میلی مادی، طبیعی و حیوانی (هرچند تکامل‌یافته) می‌پندارد که در بستر حیات مادی بشر به بی‌نهایت تعلق می‌گیرد. سومین موضوع مربوط به جایگاه نیازهای معنوی در میان انواع نیازهای بشر است که آیت‌الله مصباح آنها را نیازهایی روحی می‌داند که به دلیل ارتباط با هدف نهایی، الهی، اصیل و ارزشمندترند و شکوفاشدنشان با ارضای نسبی نیازهای مادی صورت می‌گیرد؛ ولی مزلو آنها را نیازهایی طبیعی

و آزمایش‌پذیر با ابزار مادی می‌داند که فارغ از الهی بودن یا غیرالهی بودن، به دلیل نزدیکی به هدف نهایی دنیوی (خودشکوفایی) ارزشمندترند و برای ظهور آنها باید همه نیازهای مادی و اساسی به طور کامل اشباع شوند. چهارمین موضوع درباره چیستی و شمول‌گرایش برتر انسان است که آیت‌الله مصباح معتقد است آن، میلی است با ریشه غیرمادی که میل به حقیقت، قدرت و محبت بی‌نهایت را شامل می‌شود؛ ولی مزلو معتقد است میلی با ریشه مادی است که همه امیال فیزیولوژیک و غیرفیزیولوژیک (مصدق و ویژه آن) را دربر می‌گیرد.

بر اساس دیدگاه‌های آیت‌الله مصباح، در علوم انسانی توصیفی و در تبیین پدیده‌های انسانی، همه امیال و نیازهای بشر همراه با ریشه عقلانی و خوددوستی (حب ذات) لحاظ می‌شوند و به نیازهایی که ریشه غیرمادی دارند (نیازهای معنوی یا اصیل) توجهی بیش از دیگر نیازها می‌شود و از منظر تجربی و خرافی بدان‌ها نگرینسته نمی‌شود. پدیده‌های فردی و اجتماعی در صورت همراهی با نیت عقلانی، انسانی شمرده می‌شوند و در آنها برای اختیار انسان، در سخت‌ترین شرایط نیز نقشی تمام‌کننده لحاظ خواهد شد. این دیدگاه در علوم انسانی دستوری نیز موجب جهت‌گیری هنجارها و توصیه‌ها به سمت کسب کرامت اکتسابی خواهد بود. این امر از طریق سوق دادن افراد و جوامع به سمت بندگی و مسئولیت‌پذیری در برابر پروردگار سبحان انجام خواهد شد و از نسبی‌گرایی ارزشی فاصله گرفته می‌شود. همچنین تلاش می‌شود پس از ارضای نسبی نیازهای مادی (در صورت نیاز) توجه به آنها کاهش یابد و در این راه از ایجاد محرک‌های روحی بهره گرفته می‌شود. در مقام ارزش‌گذاری نیز نیازهای مذهبی و در رأس آنها، نیاز به قرب الهی معیار ارزشمندی یا عدم ارزشمندی همه معیارها و توصیه‌ها قرار می‌گیرد و امیال اصیل در تعیین چارچوب‌ها و جهت‌یابی، راهنمای انسان خواهند بود.

در مقابل، علوم انسانی توصیفی مبتنی بر دیدگاه آبراهام مزلو، در تبیین پدیده‌های انسانی به عوامل مادی و تجربی محدود شده‌اند و از روش و ابزار تحقیق تجربی بهره می‌گیرند. وی نگاه الهی و مخلوق‌محور به عامل پدیده‌های انسانی نداشته است و طبیعت را تنها منبع شناخت بشر می‌داند. وی در توصیف توسعه داده، از سویی معتقد است افزون بر میل به خود (حب ذات)، به

دنبال امیال ریشه‌ای دیگری (همچون دیگرخواهی) برای توصیف پدیده‌های بشری خواهد بود؛ و از سوی دیگر، پدیده‌های صادرشده از روی میل طبیعی و غریزی (حیوانی) بشر را انسانی دانسته، گستره پدیده‌های انسانی را وسیع‌تر از آیت‌الله مصباح می‌داند. در مقام توصیه نیز، به ایجاد کامل شرایط فردی و اجتماعی برای ارضای کامل همه نیازهای بشر دستور می‌دهد. از این منظر، تلاش می‌کند با برنامه‌ریزی در سطح اجتماعی، نیازهای بشر را که هنوز به مرحله احساس نرسیده‌اند، بیدار سازد. این شاخه از علوم در توصیه‌های خود برای ارضای نیاز به لذت‌های جاودانه بشری (به دلیل محدودیت‌های پذیرفته‌شده) می‌کوشد بشر را در همین حیات مادی و با هستی‌های مطلق، ولی غیرجاودانه، راضی نگاه دارد و با پذیرش طبیعی، غریزی و منحصر به فرد عمل کردن انسان، زمینه را برای نسبی شدن ارزش‌ها و توصیه‌ها در این علوم آماده سازد. بر اساس دیدگاه مزلو، علوم انسانی، در توصیف و توصیه، کمکی به ارضای کامل نیازها و فطریات بی‌نهایت طلب بشر نکرده، بستر لازم را مهیا نمی‌سازند.

ذاتیات انسان و نقش آن در علوم انسانی بررسی تطبیقی دیدگاه آیت‌الله مصباح و آبراهام مزلو □ ۱۶۵

منابع

- گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، زیر نظر محمد تقی مصباح، تهران، مدرسه. مجلسی. محمدباقر، ۱۴۰۳، *بحار الانوار*، ج دوم، بیروت. دارالاحیاء التراث العربی.
- مزلو، آبراهام اچ، ۱۳۸۶، *مذاهب، ارزش‌ها و تجربه‌های والا*، ترجمه علی‌اکبر شاملو، تهران، آگه.
- مصباح، محمد تقی، ۱۳۶۷، *معارف قرآن*، قم، مؤسسه در راه حق.
- ، ۱۳۷۰ الف، *آموزش عقاید*، ج هفتم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- ، ۱۳۷۰ ب، *دروس فلسفه اخلاق*، ج دوم، تهران، اطلاعات.
- ، ۱۳۷۶/۲/۱۰، *سخنرانی*، منتشر نشده.
- ، ۱۳۷۸، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- ، ۱۳۸۰/۶/۳، *سخنرانی در دفتر پژوهش‌های فرهنگی*، مشهد، منتشر نشده.
- ، ۱۳۸۳، *به سوی تو*، تدوین و نگارش کریم سبحانی. قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ، ۱۳۸۵، *پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی*، تحقیق و نگارش غلامرضا متقی فر، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ، ۱۳۸۶، *نظریه حقوقی اسلام*، تحقیق و نگارش محمد مهدی کریمی نیا، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ، ۱۳۸۷ الف، *به سوی خودسازی*، تحقیق و نگارش کریم سبحانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ، ۱۳۸۷ ب، *پندهای امام صادق علیه السلام به ره جوین صادق*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ، ۱۳۸۷ ج، *خودشناسی برای خودسازی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ، ۱۳۸۸ الف، *انسان‌سازی در قرآن*، تنظیم و تدوین محمود فتحعلی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ، ۱۳۸۸ ب، *انسان‌شناسی در قرآن*، تنظیم و تدوین محمود فتحعلی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ، ۱۳۹۰، *سجاده‌های سلوک: شرح مناجات‌های حضرت سجاده علیه السلام*، تدوین و نگارش کریم سبحانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ، ۱۳۹۱، *اخلاق در قرآن*، ج پنجم، تحقیق و نگارش محمد حسین اسکندری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

مصباح، علی، ۱۳۹۲، [درستامه] مبانی علوم انسانی، نسخه اول، قم، جزوه تهیه شده برای درس فلسفه علوم

انسانی و اجتماعی در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

یالوم، آروین، ۱۳۹۰، روان‌درمانی اگزستانسیال، ترجمه سپیده حبیبی، ج دوم، تهران، نشر نی.

Maslow, Abraham H., 1954, *Motivation and Personality*, Harper & Row Publishers.

_____, 1968, *Toward a Psychology of Bing*, New York, Van Nostrand Reinhold Company Inc.

_____, 1971, *The Farther Reaches of Human Nature*, New York, Viking Press.

